خاطره ای از رضا شاه کبیر

ارشدی، رحیم

در یکی از تشریف‏فرمائی‏های سالهای اول‏ سلطنت اعلیحضرت رضا شاه کبیر بآذربایجان‏ در عمارت عالی قاپوی تبریز صنوف مختلف‏ از جمله صنف معارف(آموزش و پرورش) بهمراه مرحوم دکتر احمد محسنی(عماد- الملک)رئیس معارف آذربایجان برای اولین‏ مرتبه همه با کت مشکی و شلوار راه‏راه و کلاه‏ پهلوی قبلا"در عمارت دار المعلمین(دانشسرا) پشت عمارت عالی قاپو اجتماع و با صفوف منظم‏ به تالار بزرگی عالی قاپو هدایت شدند در ورود تالار هم در التهاب بودند و از فرصت گران‏ بهائی که برای روبرو شدن و دیدن رادمرد نیرومند تاریخی ایران برای آنها حاصل شده‏ بود سر از پا نمیشناختند منهم چند ماهی بود بسمت معلم استخدام شده و افتخار حضور در جلسه داشتم.

انظار زیاد طول نکشید پردهء صدر تالار کشیده شد هیکل مردانه و قدرسای اعلیحضرت‏ رضا شاه کبیر با اونیفورم نظامی باوقار و تمکین‏ خاص قدم بتالار گذاشتند و همه بی‏اختیار سرها را برسم تعظیم پائین آوردند اعلیحضرت با نگاه نافذ و در عین حال تلطف‏آمیز چند قدم پیش آمدند در سکوی پنجره‏ای تکیه کردند پشت سر ایشان مرحوم علی منصور والی‏ آذربایجان و سرلشکر امیر احمدی فرمانده لشکر و آقای تیمورتاش وزیر وقت دربار شاهنشاهی و و شیخ خزعل که(روزگارانی در صنف دولت وقت‏ مرکز در جنوب کشور برای خود صاحب دبدبه‏ و قدرت عجیب و افسانه‏ای شده بود)با لباس‏ محلی وارد و در صف معلمین قرار گرفتند این‏ منظره باشکوه و با ابهت فوق العاده تا چند دقیقه با سکوت مطلق گذشت در اینموقع‏ اعلیحضرت رضا شاه کبیر خطاب به آقای دکتر احمد محسنی فرمودند محسنی آقایان سابقه‏ دارند یا از زمان مأموریت تو بخدمت گماشته‏ شده‏اند؟بعرض رسید اعلیحضرتا عده‏ای باسابقه‏ و عده‏ای از دورهء مأموریت چاکر میباشند.باز بفاصله کمی سکوت اعلیحضرت بطور شمرده‏ و آرام چنین فرمودند آقایان متوجه وظیفهء سنگین مأموریت خطیر خود میشوند؟و میدانند مربی فرزندانی میباشند که مردان آینده‏ مملکت خواهند بود باید طوری آنها را باایمان‏ و عقیده بارآورند که تا آخرین قطرهء خون‏ از دین و مملکت دست‏بردار نباشند.این، مملکت محتاج چندین نفر عاشق است که در مقابل عشق خدمت کنند نه در برابر اجر و مزد...